

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مبارک و مسعود مولایمان حضرت ابا جعفر محمد بن علی الجواد صلوات الله علیهما
را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و عمه بزرگوارشان فاطمه معصومه علیها
السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تبریک عرض می‌کنیم و
امیدواریم که همه ما جزء شیعیان و موالیان راستین آن بزرگواران ان شاء الله بوده باشیم
و در دنیا و آخرت دستمان از دامان پرمهر و محبتشان محروم نماند.

این صلوات خاصه آن وجود مبارک را خدمتشان تقدیم می‌کنیم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلِمَ الثَّقَى وَ نُورِ
الْهُدَى وَ مَعْدِنِ الْوَفَاءِ وَ قَرَعِ الْأَرْكَبَاءِ وَ خَلِيقَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِيكَ عَلَى وَحْيِكَ اللَّهُمَّ فَكَمَا
هَدَيْتَ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ اسْتَقْدَمْتَ بِهِ مِنَ الْخَيْرَةِ وَ أَرْشَدْتَ بِهِ مَنْ اهْتَدَى وَ رَكَّبْتَ بِهِ مَنْ
تَرَكَّى فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ بَقِيَّةِ أَوْصِيَائِكَ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»
اللهم صل على محمد و آل محمد.

بحث در ادله‌ای بود که دلالت می‌کند بر وجوب اجتناب از ملاقی شبهه محصوره.

دلیل اول، پیدایش علم اجمالی جدید بود بین ملاقی و طرف ملاقا، که تقرب متعارفی که
تا حالا عرض می‌کردیم و به طور تعارف ذکر می‌شود این است که بعد از این ملاقات؛
شخص ملتفت علم برایش وجداناً پیدا می‌شود که یا آن طرف ملاقا متنجس است و این
دیگه پاک است و یا این که این نجس است و آن پاک است. پس علم اجمالی پیدا می‌کند
به نجاست یا این یا آن.

یک نحوه دیگری هم این جا البته علم اجمالی را می‌شود بیان کرد و آن این است که علم
اجمالی دارد یا این ملاقی و ملاقا باید اجتناب از آن بشود یا آن طرف؛ یعنی ضم می‌کند
این در بیان اول، مفرداً به ملاقی توجه می‌کنیم می‌گوییم یا این ملاقی یا آن طرف ملاقا،
این جا نه، می‌گوییم یا این مجموعه؛ این دوتا ملاقی و ملاقا اگر این متنجس است خب هر
دو را باید اجتناب کرد دیگه بنا بر سرایت، یا از این دوتا ما باید اجتناب کنیم یا از آن طرف
ملاقا باید اجتناب بکنیم. فرقی نمی‌کند از نظر بیان.

س: ضمّش چه اثری دارد؟

ج: بله آقا؟

س: ضمّ آن چه اثری دارد؟

ج: خب می‌داند دیگه، یا این بالاخره این به درد این جهت می‌خورد که اگر کسی بگوید که حالا در دلیلی که بعد اقامه خواهد شد بگوید که ملاقی حکم جدایی ندارد. وقتی می‌گویند إجتنب عن الشيء یعنی از خود و بند و بیلش، ملاقیاتش، دیگه یک تکلیف جدا روی این نیست که بخواهی آن را محاسبه بکنی. آن وقت براساس این خب این جوری تقریب می‌کنیم که یا این مجموعه به خاطر یک إجتنبی که اقتضای اجتناب از همه‌اش را می‌کند یا آن طرف مقابل.

س: بنابراین اشکال آقای خوئی که دیروز هم فرمودید بنابراین مبنا وارد نیست. بنابراین مبنا که ایشان می‌گفت شرط تنجز علم اجمالی این که مسبوق به تنجز نباشد و این جا شما بگویید خود دلیل اولیه ...

ج: حالا تا ببینیم حالا، اجازه بفرمایید.

بعد خب این دلیل اول بود که این دلیل مهمی است. بزرگانی هم به این دلیل اعتماد کردند مثل شهید صدر قدس سره مثلاً، از این دلیل گفتیم جواب‌هایی داده شد.

جواب اول جواب شیخ اعظم قدس سره بود که ایشان فرمودند که بنابراین که ما علم اجمالی را علّت تأمّه ندانیم برای تنجیز بلکه به واسطه تساقط اصول می‌گوییم تنجیز می‌آید، خب در مانحن فیه تساقط اصول در این علم ثانی نیست. چرا؟ به خاطر این که اصل جاری در آن طرف ملاقا در رتبه قبل یا در زمان قبل؛ چون فرض ما فعلاً در صورت اولا است که بعد از آن علم اجمالی زماناً ملاقات و علم به ملاقات حاصل شده دیگه؛ پس بنابراین در رتبه قبل یا در زمان قبل؛ این دوتا با هم فرق می‌کند البته. در رتبه قبل یا زمان قبل اصل جاری در طرف ملاقا و در ملاقا؛ این اصل‌ها تعارض کردند تساقط کردند. پس در طرف ملاقا اصلی وجود ندارد در زمان قبل. در زمان قبل آن اصل‌ها از بین رفتند یا در رتبه قبل آن‌ها از بین رفتند. پس بنابراین این ملاقی جریان اصل در آن هست بلامعارض، پس بنابراین تنجیزی در کار نیست چون تنجیز در اثر نفس العلم نیست. ما علم را علّت تأمّه بر تنجیز نمی‌دانیم. علم از باب این که مانع می‌شود از تعارض اصول مرخصه، از این جهت فقط دخالت دارد و الا آن چیزی که موجب تنجز است این است که ما در اطراف علم اجمالی مرخصی نداریم، احتمال تکلیف داریم، مرخص نداریم، از این جهت است. و در این جا ملاقی یا استصحاب طهارت دارد یا قاعده طهارت دارد یا برائت از وجوب اجتناب دارد پس بنابراین این فرمایش شیخ اعظم بود در جواب این استدلال.

جواب دوم؛ جواب محقق خوئی قدس سره بود که این جا علم اجمالی ثانی صلاحیت تنجیز ندارد چون یک طرف آن به علم سابق منجز شده و وقتی طرفی به علم سابق منجز شد علم اجمالی ثانی که اشتراک دارد در یک طرف با علم قبل؛ این صلاحیت بر تنجیز ندارد. چون اگر تکلیف درواقع در آن طرف مشترک باشد سابقاً تنجز پیدا کرده و «المتنجز لا یتنجز الثانیاً»، پس ما، این علم ثانی ما علمی نیست که ما بدانیم حتماً چیزی را دارد تنجیز می‌کند. برای این که اگر معلوم به این علم درواقع در آن طرف مشترک باشد آن معلوم تنجز، آن إجتنب تنجز به آن علم قبل و تکلیفی که به یک علم قبل تنجز پیدا کرده معنا ندارد به علم بعد دو مرتبه تنجز و گردنگیری پیدا کند، این گردنگیر هست دیگه، تحصیل حاصل است. این هم جواب محقق خوئی قدس سره بود.

هر دوی این جواب‌ها اباحت عمیقه طولانی ابعاد فراوان دارد. هم در اصول هم در فقه خیلی این‌ها مورد بحث‌های عمیقی هم انصافاً واقع شده.

اما فرمایش شیخ اعظم، آن جواب؛ خب مقدماتی داشت همان طور که دیروز بیان کردیم. یک مقدمه‌اش این بود که اصل جاری در ملاقی در طول اصل جاری در ملاقا است، در رتبه بعد است یا در زمان بعد است در فرض ما. در طول او بودن (در غیر فرض ما هم هست) آن جایی هم که زمانش متأخر نباشد هست چون اصل سببی و مسببی هستند. پس این در رتبه بعد است، در زمان بعد است. چون در رتبه بعد و زمان بعد هست با اصول جاریه‌ی در زمان قبل یا رتبه قبل تعارض نمی‌کند. این‌جا خب محل صحبت‌هایی است. یکی این است که در اصل سببی و مسببی اگر در مفاد توافق باشد، این‌جا طولیت نیست و اصل در سببی بر اصل در مسببی حاکم نیست که این‌جا اصل در ملاقا طهارت است، قاعده طهارت است. در ملاقی هم قاعده طهارت است. مفاد هر دو طهارت است. این‌جا اصل سببی بر اصل مسببی مقدم نیست. بله، و این تنظیر مقام به آن مثالی که می‌زدیم که لباس متنجس سابق را با یک آب مشکوک الطهارة گفتیم می‌شویم؛ استصحاب بقاء طهارت در او یا قاعده طهارت در او؛ این باعث می‌شود که استصحاب بقاء نجاست در مغسول جاری نشود این تنظیر آن‌جا به این‌جا غلط است چون این‌جا استصحاب بقاء نجاست است، آن طهارت است، مفادشان یکی نیست. اما اگر مفادشان یکی باشد، هر دو طهارت می‌گویند در این‌جا طولیتی وجود ندارد. این یک اشکال در مقام که شهید صدر قدس سره این حرف را دارند ایشان هم در فقه هم در اصول، ایشان در صورتی که توافق باشد می‌گویند حکومت ندارد، اصل سببی بر اصل مسببی تقدم ندارد، چرا؟ حالا این چرایش هم خوب است به آن توجه کنیم.

چرایش این است که آن کسانی که می‌گویند اصل سببی بر مسببی تقدم دارد یا وجه تقدم اصل سببی بر اصل مسببی احد الامرین است و این دو امر در آن‌جاهایی که توافق دارند تحقق ندارد.

امر اول این است که می‌گویند اصل سببی در حقیقت موضوع اصل مسببی را از بین می‌برد. چون موضوع را از بین می‌برد پس جا نمی‌گذارد برای این‌که اصل مسببی جاری بشود؛ آن‌که موضوع نیست. یعنی اصل در ناحیه سبب شک ما را تعبداً در ناحیه مسبب از بین می‌برد. می‌گوید تو شک نداری، وقتی شک نداری حکمی که براساس شک می‌خواهد جاری بشود آن جاری نمی‌شود. خب آیا قاعده طهارت شک ما را از بین می‌برد؟ می‌گوید آن شک که آن‌جا نداری، لسانش هم... اگر طریقیّت داشت؛ تعبد به طهارت ملاقا است. طریق نیست. خب طهارت ملاقا تعبد می‌کند بگو این پاک است. اما نه وجداناً شک در ناحیه مسبب را از بین می‌برد که آن پاک است یا پاک نیست، نه چون طریقیّت...، تعبد که حالا طریقی نیست که او را تعبد به طریق کرده باشد مثل خبر ثقه بگوید تعبد بگوید این را من طریق قرار دادم. مثلاً تتمیم کشف بکند یا بگوید این طریق است یا هر چی. بله، اگر آن طاهر واقعی باشد این هم طاهر خواهد بود للملازمة الواقعیه‌ای که وجود دارد. ولی در حیطه قانون و این‌ها نیست، شرع نیست. پس بنابراین قاعده طهارت جاری در سبب نمی‌تواند شک ما را نه تکویناً که روشن است و نه تعبداً در ناحیه مسبب از بین ببرد. وقتی نبرد پس حاکم نیست. بنابراین هم اصالة الطهارة در ملاقا جاری می‌شود هم در ملاقی جاری می‌شود. این موضوعش هست، آن هم موضوعش باقی است، این جاری می‌شود. این طولیت که شما درست کردی این وقتی بود که آن موضوع این را بخواهد از بین ببرد.

س: این دلیل متوافقی است؟

ج: بله

س: یعنی همه افرادش را ثابت می‌کند؟

ج: بله؟

س: همه افراد را ثابت ...

ج: حالا همه این‌جا، حالا شما بفرمایید که

س: ... توی این موضوع ...

ج: حالا مدعا آن هست ولی حالا در خصوص قاعده طهارت که الان این چنین هست که مورد بحث ما هست.

س: منظورم این است که به آن عنوان ربطی ندارد.

ج: چرا، ایشان چنین مدعایی دارد که در متوافقی این‌جوری است. ولی حالا در خصوص قاعده طهارت خب بیانش حالا این است. در خصوص قاعده طهارت. این یکی

س: در فرض تخالف چی ...

ج: بله؟

س: حرف آقای شهید صدر توی فصل تخالف ...

ج: حالا می‌گوییم. حالا بله، حالا عرض می‌کنیم. آن چرایش را عرض می‌کنیم.

این یک دلیل. دلیل دوم که اگر ببینیم (شما این‌ها را اگر به چیز مراجعه کنید بهتر از اصول است. بحوث ایشان در شرح عروه چون قلم خود ایشان است در آن‌جا در بحوث).

دلیل دومی که ایشان می‌آورند بر این مدعا؛ می‌فرمایند که «أن المأخوذ فی موضوع دلیل أصالة الطهارة عدم العلم بالنجاسة لا عدم العلم بالطهارة»، این هم چیز زیبایی است. دلیل چی گفته؟ گفته «کلّ شیء طاهر حتی تعلم أنّه قذر»، علم به قذارت؛ این موضوع است. یعنی چیزی که نمی‌دانی نجس است من تعبد می‌کنم بگو پاک است، طاهر است. پس مأخوذ در موضوع چیه؟ این است؛ علم به قذارت

س: عدم علم به قذارت

ج: عدم علم به قذارت بله.

خب وقتی این شد، قاعده طهارت یا استصحاب طهارت که این دیگه فرقی نمی‌کند استصحاب طهارت بگویی یا قاعده طهارت بگویی، استصحاب طهارت یا قاعده طهارت در ملافا مگر برای شما اثبات چه می‌کند؟ اثبات موضوع عدم علم به نجاست را از بین می‌برد؟ موضوع برای شما درست می‌کند؟ شما را عالم به نجاست می‌کند؟ نه، شما فوقش عالم به طهارت می‌شوی، شما علم به طهارت ملافا پیدا می‌کنی اما این موجب

نمی‌شود که موضوع در ناحیه ملاقی که عدم علم به نجاست باشد این از بین برود. فرموده است که «أن المأخوذ فی موضوع دلیل أصالة الطهارة عدم العلم بالنجاسة لا عدم العلم بالطهارة و انما لا تجرى أصالة الطهارة مع العلم الوجدانی بالطهارة لعدم تعقل الحكم الظاهری فی هذه الحالة». این «و انما لا تجرى» جواب یک اشکال مقدری است کأنه که شما می‌گویید موضوع آن عدم علم به نجاست است. خب در جایی که علم به طهارت دارید شما به این که یک... آیا آنجا قاعده‌ی طهارت جاری می‌شود؟ با این که آنجا عدم علم به نجاست نیست، آنجا علم به عدم نجاست است، عدم العلم بالنجاسة در آنجا نیست. اگر موضوع این است پس چرا آنجا قاعده‌ی طهارت جاری نمی‌شود؟ ایشان می‌گویند آنجا دلیلش در یک دلیل عقلی است که آنجا جاری نمی‌شود و آن این است که وقتی شما علم به طهارت داری جای تعبد به طهارت دیگر نیست به حکم ظاهری نیست، وقتی حکم واقعی را می‌دانی شارع بگوید من متعبد می‌کنم تو را به طهارت ظاهری؟ معنا ندارد. و الا موضوع همان عدم علم به نجاست است بحسب ظاهر دلیل دیگر همان‌طور که عرض کردیم. خب «و علیه فإذا كان الأصل الموضوعی موجباً للتعبد بالعلم بالنجاسة كان رافعاً لموضوع أصالة الطهارة فی الملاقی» اگر یک اصلی بیاید شما را عالم به نجاست بکند اینجا درست است، موضوع اصل از بین می‌رود «و أمّا إذا كان الأصل الموضوعی موافقاً» اصل موضوعی آن هم می‌گوید ظاهر است «فحتى لو فرض تكفله لجعل الطريقة» که استصحاب مثلاً باشد و ما می‌گوییم در استصحاب یک طریقتی وجود دارد «لا ینفع ذلك فی حکومته على أصالة الطهارة فی الملاقی بالکسر، لأنه إنما يقتضى العلم التبعدي بالطهارة، و المفروض أن دليل أصالة الطهارة لم يؤخذ فی موضوعه عدم العلم بالطهارة» این می‌گوید علم تعبدی به طهارت درست می‌کند، عدم العلم بالطهارة که شرط نبود، عدم العلم بالنجاسة شرط بود، پس موضوع را از بین نبرده. بنابراین حکومتی ندارد، تقدمی ندارد.

س: ببخشید این عبارت از کجا بد؟

ج: این بحوث جلد دوم صفحه‌ی دویست و ...، بحوث شرح عروه صفحه‌ی دویست و سی و پنج.

این یک بیان، بیان دوم این است که کسانی که می‌گویند اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است این است که می‌گویند این یک امر عرفی است، عرف وقتی می‌بیند یک چیزی در ناحیه‌ی سبب بود، یک چیزی در ناحیه‌ی مسبب بود این قرينة العرفیه که با جریان آن این دیگر نباید جاری بشود. این یک درحقیقت امر عرفی. چون یکی‌اش در ناحیه‌ی موضوع دارد جاری می‌شود، یکی در ناحیه‌ی حکم دارد جاری می‌شود، او در نظر عرف تابع موضوع است، هیچ موضوع محقق شده‌ی موضوع نشده. بنابراین اگر چیزی دارد حال موضوع را روشن می‌کند این تعارض نمی‌کند با آن که حال آن حکم.

ایشان می‌فرمایند که: «و إما إذا قلنا انّ نفس کون أحد الأصلین جاریا فی مرتبة الموضوع، و الآخر فی رتبة الحكم، قرينة عرفية على التقدم مهما كان المجعول فیهما» موافق باشد یا مخالف باشد «كما أشرنا إلى ذلك سابقاً، فمن الواضح ان هذه القرينة العرفية على التقديم فرع التعارض، و لا تعارض بین أصلین متوافقین» این جمع عرفی، این در جایی است که این‌ها با هم ناخوانی داشته باشند، می‌گویند تا این است او؛ اما اگر مثل هم هستند خب چرا؟ چرا جاری نباشد؟

س: حیثیتش چیست؟

ج: حیثیت؟

س: حیثیت این که می‌گویند تا آن باشد این جاری نمی‌شود آیا تخالف‌شان است یا این که وقتی وضع این معلوم شد نوبت به این نمی‌رسد؟ کدام است حیثیتش؟ اگر دومی است که ظاهراً دومی است دیگر فرق ندارد.

ج: تقدیم، تقدیم در کجاست؟ در جایی است که این‌ها ناخوانی داشته باشند می‌گویند این را بر آن مقدم می‌داریم؛ اما اگر...

س: ... استدلال چیه؟

ج: به خاطر این که در ناحیه‌ی موضوع است.

اما ایشان می‌گویند اگر که این جوری نیست ناخوانی با هم ندارند، خبر برای چی این را بر آن مقدم بداریم؟ خبر هردو تعبد را در عرض هم شارع می‌گوید، هم بگو این پاک است هم بگوید آن پاک است ...

س: این تبیینی که حضرتعالی فرمودید توی عرف می‌گوید آقا وقتی حال موضوع معلوم شد آن اصلی که در ناحیه‌ی موضوع جاری می‌شود، کأنه دیگر تکلیف این حکم هم به تبع آن معلوم است، از این حیث است که جاری نمی‌شود و آن ...

ج: چطور حکم آن توهم معلوم است؟ طریقت که نداشت ...

س: درست است....

ج: هان همین طریقت که نداشت ...

س: عرف کاری به این حرف‌ها ندارد می‌گوید وقتی آن معلوم شد دیگر من حالا شما بگویند احتیاجی ندارم، حالش معلوم شده دیگر به چه وجهی دارد که من در آن جا جاری بکنم؟ این دیگر بین اصول و متخالف مشترک است.

ج: در متخالف علتش این است که تعارض هست، عرف تعارض می‌بیند. می‌گوید مقتضای آن اصل این است که بگویم این پاک نیست، مقتضای آن این است که بگویم این پاک است، هم نمی‌شود گفت پاک است هم بگویم نجس است که ..

س: عدم احتیاج است ملاک عرف که در هردو مشترک است، ظاهرش این ...

ج: نه حالا ایشان بیان‌شان این بود دیگر، همین که خواندم. آن در رتبه‌ی موضوع است «و الآخر فی رتبة الحكم، قرينة عرفية على التقدم مهما كان المجعول فيهما» موافق باشد یا مخالف باشد «كما أشرنا إلى ذلك سابقا، فمن الواضح ان هذه القرينة العرفية على التقديم فرع التعارض، و لا تعارض بين أصليين متوافقين».

س: یعنی این حرف را در بحث جمع می‌زنند، جمع بین دلیلی می‌زنند و جمع ...

ج: تعارض باشد باشد ...

س: در فرض تخالف داریم

ج: بله درست است در جمع می‌زنند ولی خب حالا حرف ایشان خیلی

س: نه حرف ایشان را زیر سؤال نمی‌برم، این حرفی که شهید صدر می‌خواهد بچیند بیاید جلو این است، ادعایش این است، ادعایش را نمی‌گویم درست است که، ادعای ایشان این است می‌گوید حرفی که عرف می‌زند در بحث تقدم سببی بر مسببی این است که از باب جمع عرفی می‌دانند، جمع عرفی هم موضوعش تعارض دلیلی است، تعارض هم در تخالف معنا دارد در

ج: بله ظاهر تقریب همین است ولیکن حرف سر این است که حالا آن علت چه جوری است.

می‌فرمایند: «و علیه، فلا موجب للطولية بين أصل الطهارة في الملاقى و أصل الطهارة فيما لاقاه» طولیت ندارد، حالا چه دلیل‌تان قاعده‌ی طهارت باشد در ملاقا، چه استصحاب باشد، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که ...

س: این دوباره به آن می‌رسید؟

ج: بله؟

س: دوباره به این‌ها ...

ج: حالا نمی‌دانم حالا این‌ها را دیگر ما بخواهیم بحث کنیم فقط می‌خواهیم مبانی را بگویم چون این‌جا ...

س: حداقل گفتار خودتان را بفرمایید، آیا عدم الاحتیاج را قبول دارید ملاک است یا این‌که آن فرمایش ایشان؟ و عرض ما را قبول ندارید چه جوری است ...

ج: نه خب آن دلیل اولش را حالا شما فرض کنید بگویید دومی محل اشکال است ولی آن دلیل اول ...

س: نه دومی ...

ج: حالا دومی را فرض کنید تشکیک در آن داشته باشیم اولی سر جایش است.

س: یعنی اولی را قبول کردید؟

ج: ظاهراً همین‌طور است، چرا بگویم مقدم است؟

س: اولی گفت چی؟ ...

ج: برای این‌که ...

س: ... یا قاعده‌ی طهارت طریقی است ...

ج: طریقی نیست...

س: نه ايشان اين جور گفـت، يا گفـت طريـقى اسـت كه سلـمنا بگويم طريـقى اسـت موضـوع آن عـدم عـلم به نجاست اسـت در حـالى كه طريـق بالطهـارت يـجمع با عـدم عـلم به نجاست اسـت درـست اسـت؟

ج: بله

س: اين را شما حالا قبول مى كنيد؟ يعنى شما از قاعده‌ى طهارت كه مى گويد كل شىء لك طاهر حتى تعلم انه قذر، عـدم عـلم به نجاست را مى دانيد؟ يا نه غير معلومية الطهارة و النجاسة را حتى مى آيد

ج: نه، ديگر طهارت را نبايد به آن اضافه كنى، حتى تعلم انه قذر، يعنى وقتى كه نمى داني قذرى اسـت همين..

س: نه بدهى دست عرف، مى گويد آقا ...

ج: نمى داني قذر اسـت يا طاهر اسـت كه

س: ... همين عرف اين طور ... به مولا، بگويد تو هركارى مى خواهى بكن جايز اسـت برايت بـكند تا آن وقتى كه بفهمى اين كار اشتباه اسـت. حالا من مى روم از يك دليل مى فهمم كار درست اسـت، مى گويم غايتى كه تو داشتى عـدم عـلم به اشتباه بودن بود، تو كه حالا فهميدى اين كار درست اسـت هنوز مى توانى ... اين جور مى گويند يا نه مى گويند مقيلاً تلؤنش به واسطه‌ى عنوان غايت همين اسـت كه غير معلومية صحتـه او خطئـه اينـجا هم همين اسـت، غير معلومية الطهارة و النجاسة موضـوعه، ما از دست عرف بدهيم نمى آيد عـقلى بسنـجـد كه بگويد عـدم عـلم به نجاست و قذارت با عـلم به طهـارت يـجمع، اين جـورى نمى مـاند اصـلاً، عـرفى اگـر بخواهيم ببينيم اين جـورى نمى ببينيم..

ج: فرض اين اسـت كه شارع تصريـح كـرده ديگر عرف بيايد چى؟ بگويم حتى تعلم انه قذر، يعنى عـلم قذر كه نداشتى ...

س: ... حاج آقا بايد بدهيم دست عرف، عرف اين جـورى نمى فهمد، حتى تعلم ...

ج: چيزى كه عـلم به قذارتش نـدارى پاـك اسـت، خـب عـلم به قذارت، البته آن صورتى كه عـلم به قذارت نـدارى و عـلم به طهـارت دارى آنـجا هم نمى گيرد حديث، چون آن قرينه‌ى لبيـه اسـت، اما همين كه عـلم به قذارت نداشتى ...

س: اگـر چه شارع آمـده تعـبد ...

ج: و به قرينه‌ى لبيـه عـلم به قذارت نـدارى عـلم به طهـارت هم نـدارى اين پاـك اسـت ...

س: طريـقى مى دانيم، طريـقى مى دانيم ...

ج: چه چيز را طريـقى مى دانيم؟

س: ... كه طريـقى بدانيم، ايشان اين جـورى گفـت، گفـت سلـمنا طريـقى بدانيم، وقتى طريـقى دانستى قاعده‌ى طهـارت يا استصـحاب طهـارت را، نازل منزله‌ى قطع به طهـارت مى شـود. وقتى نازل منزله‌ى قطع به طهـارت شـد اينـجا ... فقط مـوارد عـلم و قطع را

خارج کنیم به قرینه‌ی لیّیه؟ فرض این است که طریقی می‌بینیم ...

ج: ولی طریقی به چیست؟

س: به طهارت ..

ج: نه نه نه

س: استصحاب طهارت طریقی به طهارت را دارد پس چی هست؟

ج: به عدم نجاست است ...

س: نه فرضم این است، می‌گویم شما چطور طهارت قطعیه را خارج دانستی؟ این‌جا فرضش این است که طریقی است، طریقی هم نازل منزله‌ی علم و قطع است. این انصافاً خلاف ظهور عرفی است که بگوییم عدم علم به نجاست غیر از علم به طهارت است. بابا این موضوعش این است که معلوم نباشد حال طهارت و نجاستش، مقیّا این است، از این غایت این را ما می‌فهمیم ...

س: پس قاعده‌ی کلی را قبول داری که ...

ج: ولی این محل اشکال است ... که آن‌جایی که مساوی باشند یعنی اصلاً در سببی و مسببی تقدم اصل سببی بر اصل مسببی محل اشکال است.

س: توی اولی هم دلیل اول هم همه‌ی ...

ج: بله حالا آن در قاعده‌ی طهارت.

مطلب دومی که این هم مطلب مهمی است و تصدیق فرمایش قوم یا مشهور در آن محل اشکال هست این است که این ملاقی فرض قبول کردیم نسبتش با ملاقا سببی مسببی است، یعنی شک ما در این‌که ملاقی نجس است یا نجس نیست مسبب از چیست؟ این است که ملاقا پاک است یا نجس است؛ این درست است. و بگوئید این در طول این است، در طول اصل جاری در ملاقا است، اما چرا در طول اصل جاری در طرف ملاقا باشد؟ با آن چرا؟ این‌جا چون شک از آن ناشی می‌شود اما از آن‌که ناشی نمی‌شود دیگر. مگر این‌که شما بگوئید چیزی که در طول چیزی است که، در طول چیزی است همان‌طور که از او متأخر است از چیزی که در عرض آن هم هست متأخر است، باید این‌جوری بگوئید دیگر و الا وجهی که از آن متأخر باشد که نیست، در طول آن باشد که نیست. پس بنابراین حالا که این‌جوری شد این چه حرفی است که ما بزنیم بر این‌که بگوییم اصل جاری در ملاقی معارضه نمی‌کند با اصل جاری در او؛ چرا؟ برای این‌که این در رتبه‌ی آن‌ها که نبوده که، آن دوتا تعارضاً تساقطاً، این خودش می‌ماند. این هم محل باز شبهه و محل کلام است که ما این حرف را بزنیم که حالا این دوتا مسأله چون خیلی جاها هم اثر می‌کند این‌ها این مسأله، باید روی آن بیشتر تأمل کرد و این یک شبهه‌ای است که باز عده‌ای دارند منهم شهید صدر و غیر شهید صدر قدس‌سره و این شبهه هم وجود دارد در مقام که ...

س: چون عرفی نیست دیگر درست است؟

ج: بله؟

س: چون این تقدم و تأخرها که عرفی نیست که ما این تصویر را تو ذهن مان بسازیم بگویم این دوتا بالا هست این پایین است، این چون بالا هست از آن ها پایین تر است، عرفی که نیست این یک امر عقلی است این تقدم و تأخر و این وقتی ملاقی نسبت به ملاقا درواقع متأخر باشد چه دلیلی دارد که نسبت به طرف ملاقا هم متأخر باشد؟ عرفی نیست ...

س: حاج آقا نکته اش این بود، نکته اش این بود که بین الملاقیین وقتی که ما اول شک می کنیم این جا همین جا اول می آیم حساب می کنیم شک داریم ...

س: شک که داریم قاعده ی طهارت به خاطر این که اگر بخواهد در احدهما اجرا بشود دون المرجح است احدهما ی لا معین هم که نداریم، هر دوتا هم جاری بشود که تساقط همین جا تکلیفش معلوم است، بعد که ما... شک ثانی برای ما پیش می آید ما می مانیم و قاعده ی طهارت، ایشان که گفت سببی و مسببی است نمی خواست بگوید اصلی که در ناحیه ی خود ملاقا هست مقدم بر ملاقی است که نه، خواست بگوید چون این ملاقا و ملاقی رتبتاً با هم متأخر هستند و قبل از این که ما به تلاقی برسیم تکلیف ملاقا را می خواهیم معلوم کنیم ... تساقطاً، دیگر اصلی ندارد که تعارض بکند با آن اصل در ملاقی. این را می خواهد بگوید ایشان؛ ایشان نمی خواهد بگوید که خود اصل طرف ملاقا مقدم است، این را نخواست بگوید، اگر این را گفت به این عنوان می گفت به این عنوان گفت که ما قبل از این که در ملاقی شک کنیم در ملاقا شک می کنیم، همین که در ملاقا شک کردیم تعارضاً تساقطاً، حالا که در ملاقی شک می کنیم ما هستیم و قاعده ی طهارت

ج: نه علم اجمالی ثانی که برای تان پیدا می شود یا ملاقی منتجس است و اجتنب دارد یا طرف ملاقا ...

س: آن طرف ملاقا تساقط پیدا کرده به خاطر آن ...

ج: خب حالا نه، شما چی می گوید؟ شما گفتید که این در آن رتبه هنوز نیست، این در رتبه ی پایین است در آن رتبه ای که اصل در ملاقا و طرف ملاقا هست نیست، پس بنابراین در آن رتبه یا در آن زمان این ها تعارض می کنند تساقط می کنند پس بنابراین این سرش معارضی ندارد، این معارضی ندارد.

س: مگر این که بگوید انحلالی است قاعده ی طهارت ...

ج: می گویم به چه دلیل می فرمایید به این که اصل جاری در ملاقی این تأخر دارد از اصل جاری در ملاقا؟ می گویم کل شیء طاهر در رتبه ی واحد هم آن را دارد می گیرد هم این را دارد می گیرد ..

س: نه یک دفعه گرفت ساقط شد دیگر ...

س: این زمانی که

ج: همان آن را می گیرد هم این را می گیرد و اگر هر دو را بگیرد ...

س: این حرف خوب است یعنی بگویم که کل شیء لک طاهر دوباره بعد از ثبوتش که

انحلال بود می‌فرمودید، می‌گفتید قاعده‌ی طهارت را انحلالی بینید، همان حرف انحلال را بیاورید بزنید، بیایید بزنید که دوباره احیاء می‌شود قاعده‌ی طهارت به واسطه‌ی این شک، این شک دیگر تقدم و تأخر جدا هست ...

ج: همین دیگر می‌گوییم قاعده‌ی

س: ... نه اگر این را نگوییم ولی، کما این که قبلاً می‌گفتید بعضی این را نمی‌گویند، نمی‌گویند انحلالی است، کل شیء لک طاهر یک دلیل است یا می‌گیرد به صفر و صدی هست کأنّ، یا می‌گیرد یا نمی‌گیرد این مورد را؛ حالا که نگرفت دیگر نمی‌گیرد.

ج: بله می‌گوییم، بله درست است حرف شما، کل شیء طاهر نمی‌تواند ملاقا و ملاقی را در عرض هم بگیرد سلماً؛ چون یکی‌اش در رتبه‌ی موضوع است یکی‌اش در رتبه‌ی حکم است. اما کل شیء طاهر چرا ملاقی و طرف ملاقا را نگیرد؟ آن‌جا طولیت وجود دارد ...

س: این هم که مُرد بی‌معنا است درست است؟

ج: هان؟

س: این هم که مرد بی‌معنا هست دیگر ...

ج: بله دیگر ...

س: این که آن‌جا تساقط کرد و ...

س: یعنی انحلالی می‌بینیم درواقع ...

ج: آره، اما این طرف چرا. این هم یک شبهه‌ای است. پس بنابراین آن فرمایش شیخ اعظم و این‌ها به خدمت شما عرض شود که مبتلای به این حرف‌ها هست که ما هم طولیت را در آن‌جا بپذیریم و هم باز این مطلب دیگر را هم بپذیریم که این همان طولیت واحده در آن‌جا باعث می‌شود که آن طرف چیزی که مقدم است و رتبتاً و زماناً آن هم همین‌جور باشد ...

س: مرد را چه جوری جواب می‌دهید؟

ج: بله آقا؟

س: آن که مُرد، آن با همدیگر تساقط کردند مات از بین رفت، این که معمولاً برای السنه جاری است این را چه جوری ...

ج: نمی‌گوییم، یعنی چی مات؟ کی؟

س: یعنی حیثی جواب می‌دهید ...

ج: یعنی اگر می‌خواهید بگویید در سابق یعنی در زمان سابق می‌خواهید بگویید جوابش همین است که نه این فی کل آن چون اطلاقش ما باید تمسک کنیم، خب الان اطلاق دارد و الا سابق گفته حالا چی؟ اگر اطلاق نداشته باشد الان به چه دلیل بگوییم؟

س: رتبه را هم حیثی می‌گیرید؟ اگر در یک رتبه باشد ..

ج: در رتبه هم باشد همین‌جور. اولاً حالا یک حرفی هم این است که ما احکام شرعیه به رتب کاری ندارد به زمان کار دارد که مکلف در زمان با این‌ها سر و کار دارد به رتبه‌ها مربوط نیست. در زمان کار دارد، خب شارع الان دارد ... توی این زمان دارد به او می‌گوید. الان اگر شارع مقدس در این زمان به او اجازه بدهد بگوید هم از ملاقا، طرف ملاقا جایز است و هم از این، خب ترخیص در معصیت قطعیه داده دیگر؛ چون بالاخره یا این متجس است یا این متنجس است. پس بنابراین باز این تعارضی این‌جا هم وجود دارد و این مطالب نمی‌تواند حلال مشکل باشد. حالا للكلامه تتماثل ان شاء الله ببینیم.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين.